

هما داودی گرمارودی\*

## مکتب نئوکلاسیک نوین و احیاء رویکرد سزادهی

چکیده:

تفکر کلاسیک، قدیمی‌ترین آموزه در حوزه اندیشه‌های جزایی به حساب می‌آید. این تفکر که مبتنی بر فرض آزادی اراده انسان و مسئولیت اخلاقی او بود، رویکردی فلسفی و اخلاقی تلقی می‌شد. امروز پس از گذشت حدود دو و نیم قرن که از انتشار کتاب بکاریا می‌گذرد، شاهد رونق دوباره افکار و اندیشه کلاسیک در حوزه کشورهای غربی به ویژه آمریکای شمالی هستیم. این مکتب جدید که خود را نئوکلاسیک نوین یا نئوکلاسیسیسم باز اندیشیده می‌نامد، پس از یک دوره طولانی بی‌اعتنایی حقوق جزایی به فلسفه و مفاهیم اخلاقی، تلاش می‌کند تا با تکیه بر مفاهیم اخلاقی و فلسفی به مسئله بزهکاری پاسخ دهد. در دیدگاه مکتب نئوکلاسیک نوین سزادهی، مناسب‌ترین و بهترین مبنای توجیه‌کننده مجازات است که با نفی اهداف اصلاحی مجازات و قبول مجازات‌های استحقاقی، سیاست سخت‌گیری نسبت به جرم را اعمال می‌نماید. در این مقاله تلاش شده است تا پس از معرفی کوتاه نئوکلاسیسیسم نوین و اشاره به بعضی مبانی نظری و اصول راهبردی در سیاست‌گذاری‌های مورد قبول این مکتب، گرایش جدیدتری که در متن «عدالت استحقاقی» تحت عنوان «محدودسازی سزادهی» پدید آمده است مورد مطالعه قرار گرفته و از آنجا که وجود مشترکات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، عمده کشورهای غربی را به هم پیوند می‌دهد، امکان توسعه جغرافیایی این ایده جدید در حوزه کشورهای غربی را بررسی نموده و همچنین در نگاهی تطبیقی، بعضی مشترکات نئوکلاسیسیسم نوین و حقوق اسلام را بررسی نماییم.

واژگان کلیدی:

نئوکلاسیسیسم، سزادهی، اراده آزاد، انتخاب عقلانی، تورم جمعیت کیفری، محدودسازی سزادهی، جهانی شدن

## مقدمه

انتشار کتاب «جرایم و مجازات‌ها» بکاریا در سال ۱۷۶۴ سرآغاز نظام بخشی و تدوین اندیشه‌های جزایی بود، که از آن به عنوان «منشور انقلاب کیفری» یاد می‌شود. از آن هنگام روند تحول مکاتب کیفری و اندیشه‌های جزایی آغاز شده و همچنان ادامه دارد و در دوره معاصر سرعت و شتاب قابل ملاحظه‌ای یافته است. هریک از این آموزه‌ها، در یک دوره تاریخی اندیشه مسلط قرن یا زمان خود بوده‌اند و با پدیدار شدن ایده‌های نو و دکترین‌های جدیدتر، به افول گرائیده‌اند. اندیشه کلاسیک قدیمی‌ترین و شاید پایدارترین اندیشه در طول تاریخ تحول مکاتب کیفری بوده است. پایداری از این حیث که حتی در دوران غلبه سایر اندیشه‌ها، تفکر کلاسیک تفکری مرده تلقی نشده و استمرار حیات او را در سیاست‌گذاری‌ها و قوانین جزایی به خوبی می‌توان ملاحظه نمود. اعاده اعتبار و رونق و غلبه مجدد این تفکر از سال ۱۹۷۰، تحولات عمیقی در نظام‌های جزایی غربی به‌ویژه آمریکا پدید آورده است.

آغاز دهه ۱۹۷۰ که با ضعف و افول اندیشه «بازپروری» همراه بود به دو دلیل بسیار مهم، نقطه عطفی در تاریخ تحول مکاتب کیفری تلقی می‌شود: اول - بدین سبب که دوره تکثر آموزه‌های جزایی آغاز شده و دیگر مانند گذشته یک تئوری بسیط و واحد، محل اعتماد متفکران و نظریه پردازان و همچنین سیاست‌گذاران نظام کیفری نیست و دوم به سبب رونق دوباره اندیشه کلاسیک و پارادایم سزادهی و اعاده اعتبار مفاهیم فلسفی و اخلاقی، که این پرسش مهم را مطرح می‌نماید که در تفکر کلاسیک و اندیشه سزادهی چه ارزشی نهفته بود که پس از گذشت دو قرن مجدداً مورد اقبال و عنایت قرار می‌گیرد؟

افزایش قابل ملاحظه نرخ جرایم در دوران اعمال سیاست بازپروری، که بسیاری آن را ناشی از ضعف و سستی نهادهای کیفری می‌دانند، یکی از علل اقبال مجدد از سیاست سزادهی بود که به نظر بسیاری از نویسندگان حرکتی فراگیر در کشورهای غربی است. از نتایج اعمال این سیاست، مسئله تورم جمعیت کیفری است که خود به بحرانی در نظام‌های مبتنی بر سزادهی تبدیل شده است.

اما اینکه واقعاً این سیاست تأثیری در کاهش جرایم داشته یا خیر و یا اینکه سیاست‌های عملی مکتب جدید تا چه اندازه می‌تواند بقا و ماندگاری آن را تضمین نماید، از موضوع بحث این مقاله خارج است و در این مختصر تنها سعی می‌شود که علل پیدایش و بعضی از مبانی

شدن آن را مطالعه نمائیم و گفتگو درباره سایر ابعاد نظری و سیاست‌های عملی نئوکلاسیسیسم نوین را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

## ۱- نوپدیداری نئوکلاسیسیسم

پس از اثبات ناکارآمدی و ناکارایی اندیشه بازپروری که دفاع اجتماعی نوین، با ابتناء سیاست‌گذاری‌های خود بر پایه آن، داعیه دار ارائه پاسخی سنجیده و معقول به بزهکاری بود، رویکردهای جدیدی در غرب و به‌ویژه آمریکای شمالی، پدیدار گشته که از جمله مهم‌ترین آنها، عدالت ترمیمی (Restorative Justice)، عدالت تخمینی یا سنجشی (Actuarial Justice) و عدالت استحقاقی (Just desert) است. رویکرد اخیر که مبتنی بر سزادهی و اعمال مجازات‌های استحقاقی است از سه دهه پیش تاکنون مورد اقبال قرار گرفته و با پای‌بندی به اصول تفکر کلاسیک، سزادهی را مناسب‌ترین مبنای توجیه‌کننده مجازات‌ها می‌داند.

نئوکلاسیک نوین، سومین مکتب نئوکلاسیک تلقی می‌شود. نئوکلاسیک اول که به مکتب نئوکلاسیک دوره رستوراسیون و استبداد ژوئیه معروف است در اوایل قرن نوزدهم، از تضارب آراء دو مکتب کلاسیک یا فایده‌گرایی بنتام و مکتب عدالت مطلق کانت، پدید آمد و پایه‌گذاران آن مانند رسی و اورتولان و گیزو، تلاش نمودند تا با الهام از افکار بکاریا و بنتام، کاستی‌های مکتب کلاسیک را برطرف نموده و از خصیصه افراطی و یک بعدی بودن آن بکاهند.

نئوکلاسیک دوم یا مکتب نئوکلاسیک فرانسوی، به لحاظ تاریخی، پس از ظهور و افول مکتب تحقیقی و در اوایل قرن بیستم پدیدار شد و سعی در ایجاد سازش و رفع مغایرت‌های موجود میان مبانی فلسفی مکتب کلاسیک و دستاوردهای مکتب اثباتی داشت. گرایش اکثر حقوقدان‌های فرانسوی به دیدگاه‌های کلاسیک سبب شد که نئوکلاسیسیسم دوم، آموزه‌ای فرانسوی تلقی شود.

نئوکلاسیسیسم نوین، در واقع سومین مکتب نئوکلاسیک تلقی می‌شود. اما این بدان معنا نیست که در دوران حیات مکتب تحقیقی یا دفاع اجتماعی نوین، تفکر کلاسیک، تفکری مرده تلقی شود. بلکه شواهد و مطالعات حاکی از استمرار این اندیشه در طول دو و نیم قرن گذشته بوده است. گاهی به شکل اندیشه غالب، دوران سلطه و چیرگی خود را طی می‌کرده و گاهی در دوران سلطه سایر اندیشه‌ها، در انتظار روزگار سلطه مجدد خویش بوده است. در عصر حاضر

امریکای شمالی و سپس در بعضی از کشورهای اروپایی، مورد عنایت و اقبال مجدد قرار گرفته است.

بایستی توجه داشت که از آغاز دهه ۷۰ که شکست و ناکارآمدی اندیشه بازپروری تحت عنوان «اثر صفر درمان» اعلام گردید، دورهٔ مونارشی اندیشه‌های جزایی به سر آمده و عصر وفور آموزه‌ها آغاز گردیده است و دیگر مانند گذشته یک تئوری بسیط و واحد، نمی‌تواند تئوری غالب باشد. بلکه اندیشمندان و نظریه پردازان حقوق کیفری به دنبال تئوری‌های ترکیبی، دو آلیستی و جمع و تلفیق بین آموزه‌های مختلف هستند. هر چند قابل انکار نیست که بازهم در این میان، بعضی آموزه‌ها قدرتمندتر از سایرین خود را بنمایانند. به هر تقدیر قلمرو جرم‌شناسی معاصر، مانند فدراتیوی از حکومت نظریات مختلف است که هریک در بخشی از این قلمرو، اقتدار خویش را اعمال می‌نمایند.

از نظریه پردازان و نویسندگان نئوکلاسیک نوین می‌توان از داوید فوگل، ارنست وندنهگ، جیمز ویلسون، رونالد کلارک، نوروال موریس، ژرمی تراویس، آندره فون هیرش، جرج فلتچر، مایکل تونری و فرانکین زیرمینگ نام برد. (Travis, Forward, 1999. Greek, 2001)

## ۲- علل نوپدیداری نئوکلاسیسیسم نوین

الف - افزایش سرسام آور نرخ جرم در کشورهای غربی به‌ویژه امریکا بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰ تبدیل به بحران شده بود و مکتب دفاع اجتماعی و سیاست بازپروری کوچکترین موفقیتی در مهار آن نداشتند. به عنوان مثال، به گزارش FBI نرخ جرم قتل از ۴/۶ در سال ۱۹۵۰ به ۷/۹ در سال ۱۹۷۰ و ۹/۸ در سال ۱۹۷۴ در هر یک صد هزار نفر رسیده بود. (Homicide rate, FBI, 2002) در سایر جرایم نیز وضع به همین منوال بود. نتیجه چنین وضعیتی، بروز پدیده «ترس از جرم»<sup>(۱)</sup> بود که سبب نگرانی مردم از فقدان امنیت شده بود.

ب - از طرف دیگر، مشکل اصلی در رابطه با مجازات زندان و به‌ویژه مجازات‌های نامعین که در راستای بازپروری صورت می‌گرفت، بروز کرد. فلسفه مجازات‌های نامعین که مبتنی بر اندیشه فردی کردن مجازات‌ها بود، از سوی جناح‌های سیاسی چپ و راست مورد حمله قرار گرفت. لیبرال‌ها معتقد بودند که صدور حکم مجازات‌های نامعین توسط قضات و تصمیم‌گیری

در مورد خاتمه آن و آزادی بزهکار توسط کمیسیون آزادی، موجب تغییر شکل و پدید آمدن کژی در عدالت است. تعیین مجازات‌های متفاوت برای جرایم مشابه و بزهکاران مشابه، موجب نقض اصول اساسی عدالت و انصاف است و ماهیت غیرقابل کنترل چنین تصمیماتی موجب تبعیضات نژادی خواهد بود. انتقاد جناح راست نیز همان‌قدر شدید بود. در نظر ایشان، تحمل مجازات‌های نامعین با تعیین حداقل و حداکثر آن، نوعی فریب تلقی می‌شد.

(Travis & Petersilia, Sage Publication, 2001, p.294)

بدین‌سان ایده تجدید حیات یافته «مجازات‌های استحقاقی» مبنی بر اینکه رفتار مجرمانه، اعمال مجازات‌های متناسب با جرم را ایجاب می‌کند، با نظر مردم مبنی بر اینکه سیستم عدالت کیفری بیش از اندازه ملایم است، تشدید شده و ادبیات مربوط به عدم تأثیر بازپروری با بکارگیری عبارت مشهور «اثر صفر درمان» خردمندانه بودن اهداف اصلاحی مجازات را تضعیف کرد.

آزادسازی زود هنگام محکومین که به منظور کنترل جمعیت روزافزون زندان، صورت می‌گرفت، موجب سستی و تزلزل در مجازات‌ها شده و اعتماد عمومی را نسبت به کفایت نهادها و اصول اجرایی مجازات، زایل ساخت. این عوامل سبب برقراری مجازات‌های ثابت، لغو عفو و آزادی مشروط، برقراری قوانین «سه ضربه و سپس اخراج»<sup>(۱)</sup>، «قطعیت مجازات»<sup>(۲)</sup> حداقل اجباری مجازات و نیز برقراری بعضی اصول راهبردی مجازات گردید.

ج - تحولات مهم اجتماعی آمریکا در قرن گذشته، یکی دیگر از علل ایجاد تحول در سیستم عدالت کیفری بود. بسیاری از این تغییرات تا چند دهه پیش غیرقابل تصور بود. به علاوه در راستای تلاش در جهت توجیه علت ظهور استراتژی‌های جدید کنترل جرم در آمریکا و انگلیس، تئوری دیگری تحت عنوان تئوری «تعدیل فرهنگی» مطرح شده است که تحولات سیاسی و سیاست‌گذاری در سال‌های اخیر را مبتنی بر یک سری تغییرات که در سطح ساختارهای اجتماعی و مسائل مهم فرهنگی رخ داده است، می‌داند و قسمت مهمی از این تحولات را مربوط به ویژگی فرهنگی جوامع «پرجرم» یا جوامع دارای نرخ بالای بزهکاری می‌داند. دیوید گارلند در مقاله‌ای تحت عنوان «فرهنگ جوامع پرجرم» در این باره می‌نویسد:

«تغییرات معین در ساختارهای اجتماعی و مسائل مهم فرهنگی، مبنای تصمیم‌سازی در زمینه

کنترل جرایم است. به اعتقاد من شکل‌گیری مجدد سیاست‌های کنترل جرم که در چند دهه اخیر توسعه یافته است، ریشه در یک تجربه جمعی جدید از جرم و ناامنی دارد. تجربه‌ای که خود به‌وسیله شاخص‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نظام سرمایه‌داری اواخر قرن بیستم و نیز زمینه‌های سیاسی، حاصل شده است» (Garland, British Journal of criminology, 2000, p.347). البته مشابهت‌های فرهنگی و اجتماعی بین بعضی کشورهای غربی مانند آمریکا و انگلیس، و اکثر جوامع سرمایه‌داری لیت - مدرن که این‌گونه تحولات اجتماعی و فرهنگی را تجربه کرده‌اند، موجب تقارب و همگرایی در سیاست‌های کنترل جرم گردیده است.

د - یکی دیگر از علت‌های تغییر پارادایم باز پروری و جایگزینی سزادهی در اواخر قرن بیستم، بحران سبب‌شناسی است. ژاک یانگ معتقد است که در این سال‌ها، بحران هم در زمینه علت‌شناسی و هم در زمینه مجازات‌ها وجود داشته است و به همین علت همه تئوری‌های توسعه یافته و جدید جرم‌شناسی مانند نظریه کنترل، رئالیسم راست، جرم‌شناسی مدیریتی و ایده آلیسم چپ، به ارزیابی مجدد مفهوم سبب‌شناسی اجتماعی پرداختند و بسیاری از پژوهش‌های مربوط به علل جرم، با رویگردانی از ساختارهای سیاسی و اقتصادی به عنوان سبب جرم، به سمت مفاهیم اخلاقی، نقش خانواده و افراد مستعد ارتکاب جرم جهت‌گیری نمودند. (Young, Greenwich university Press, 1996, p.436)

بنابراین همان‌گونه که یانگ اشاره می‌کند یکی از علل عمده‌ای که سبب استحاله نظریات جرم‌شناسی گردید، بحران سبب‌شناسی، به‌عنوان نتیجه افزایش نرخ جرم بود. به‌طور کلی، ملاحظه می‌شود که بحران سبب‌شناسی، افزایش نرخ جرم، نظام مجازات‌های نامعین، ناکارایی اندیشه بازپروری و زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اواخر قرن بیستم، سبب تجدید حیات و رونق دوباره اندیشه کلاسیک شد.

### ۳- مبنای فکری و اصول نئوکلاسیسیسم نوین

#### الف - هدف توجیه‌کننده مجازات

تا آنجا که به اهداف و مبانی توجیه‌گر مجازات، مربوط می‌شود، نئوکلاسیسیسم نوین، رویکردی مبتنی بر سزادهی و استحقاق است. مجازات‌های استحقاقی بر این اشاره دارند که بزهکار باید مجازات شود تنها و تنها به این دلیل که مستحق آن است و این استحقاق و

می‌کنند و معتقدند که این تئوری‌ها درصدد توجیه اعمال مجازات نسبت به جرایم گذشته، تنها برای دستیابی به منفعت جلوگیری از جرایم آینده می‌باشند.

توجه عمده سزادهی، معطوف به «عمل» مجرمانه و رفتار بزهکار است و این رفتار و عمل ارتكابی تنها معیار و ضابطه سنجش و تعیین مجازات و عکس‌العمل متناسب از سوی جامعه نسبت به جرم است.

### ب - طبیعت انسان: اراده آزاد، انتخاب عقلانی و نفوذپذیری

دیدگاه نئوکلاسیسیسم نوین در مورد انسان مبتنی بر نگرش فلسفی و اخلاقی است. نئوکلاسیسیسم تجدید نظر شده، پس از سال‌ها بی‌اعتنایی حقوق جزا به مفاهیم فلسفی، مجدداً به فلسفه و مفاهیم اخلاقی تکیه کرده است. این مکتب انسان را دارای اراده آزاد و تعقل و موجودی حسابگر می‌داند که در عین حال ویژگی «نفوذپذیری» او قابل انکار نیست.

□ در تفکر کلاسیک انسان موجودی دارای اراده آزاد و انتخابگر تلقی می‌شود و مجازات بیانگر «استحقاق» فرد آزاد و انتخابگری است که مسئول اعمال خویش شناخته می‌شود. نورمن سوارز، از نئوکلاسیسیست‌های معاصر در مورد اراده آزاد معتقد است، برای داشتن اراده آزاد، حداقل دو شرط لازم است: اول اینکه - باید دو یا چند «امکان انتخاب» به روی ما گشوده باشد. دوم اینکه - انتخاب ما نباید اجباری باشد. پس اراده آزاد بدین معناست که شخص بتواند در مواقعی که امکان انتخاب بین دو یا چند گزینه رفتاری را دارد، بنا به میل خود و بدون هیچ اجبار بیرونی، دست به انتخاب بزند.

تفاوت دیدگاه مکتب نئوکلاسیک نوین با دیدگاه مکتب کلاسیک این است که، مکتب اخیرالذکر، به‌طور کلی قائل به وجود اراده آزاد برای انسان و مختاریت مطلق انسان بود و هیچ نقشی برای عوامل جبری که بر اراده فرد تأثیر می‌کند، قائل نبود. در مقابل مکتب تحقیقی دیدگاهی کاملاً جبرگرا داشت. اما آنچه به مکتب نئوکلاسیک نوین مربوط می‌شود، این است که موضعی متعادل و میانه رو را برگزیده و نه انسان را مانند مکتب کلاسیک کاملاً مختار و مطلق العنان می‌داند و نه انسان مجبور و بی‌اراده مکتب تحقیقی را قبول دارد و در پذیرش این مبنای فلسفی تا حدی با مکتب کلاسیک تفاوت دارد و سعی در تلفیق بعضی مفاهیم کلاسیک و اثباتی نموده است.

از آن به عنوان «انتخاب عقلانی - Rational choice» یاد می‌شود. انتخاب عقلانی هرچند ایده‌ای است مشابه ایده «عقلانیت» در مکتب کلاسیک، اما با آن تفاوت دارد و در واقع ترجمان و برگردان نوین آن است و ایده‌ای است که به موجب آن در فرایند عمل مجرمانه و گذار از اندیشه به عمل، امکان انتخاب و تصمیم‌گیری بسیار پیچیده‌تر و متنوع‌تر از آن چیزی است که در مدل ساده «اراده آزاد - بازدارندگی» مطرح بوده است.

ایده انتخاب عقلانی به وسیله کلارک و کرنیش در سال ۱۹۸۵ مطرح گردید و چنین توضیح می‌دهد که جرم رفتار هدفداری است که به منظور برآورده ساختن نیازهای پیش پا افتاده و مبتذل بزهکار، صورت ارتکاب به خود می‌گیرد. برآورده ساختن چنین نیازهایی متضمن تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌هایی است که گهگاه آمیخته با محدودیت‌هایی از حیث زمان، توانایی انجام و اطلاعات مرتبط است. در مجموع بزهکاران برای انجام اعمال مجرمانه خاص تصمیماتی اتخاذ می‌کنند که - حداقل برای خود آنان - معقول و عقلانی تلقی می‌شود.

ریشه‌های تئوری «انتخاب عقلانی» در تئوری‌های اقتصاد جرم مانند تئوری بنتام و گری بکر، قرار دارد؛ که انسان را موجودی حسابگر می‌دانستند که بر پایه محاسبه سود و زیان حاصله از رفتار خود و در جستجوی بیشترین لذت دست به انتخاب زده و عمل می‌کند. اما نئوکلاسیک‌ها و نظریه پردازان معاصر تئوری انتخاب عقلانی مانند دکتر کلارک، توضیحی متفاوت از دیدگاه کلاسیک عرضه می‌کنند. این عده قائل به تأثیر عواملی مانند اخلاق، اطلاعات ناصحیح و ترس (که ممکن است محاسبات لذت‌گرایانه مکتب کلاسیک را مخدوش کند)، در انتخاب رفتار هستند. آنها همچنین بر جنبه بازدارندگی مجازات تأکید می‌کنند و معتقدند قوانینی مانند قوانین سه ضربه و نیز کاهش اختیارات قضایی، تأثیر نیرومندی در بازدارندگی از جرم و انتخاب عقلانی دارد.

□ یکی دیگر از ویژگی‌های طبیعت انسان از دیدگاه نئوکلاسیک‌ها، نفوذپذیری اوست. اگرچه انسان موجودی آزاد و مسئول و حسابگر تلقی می‌شود اما این دیدگاه مانع از قبول «نفوذپذیری» انسان نیست. در آنچه مربوط به نفوذپذیری انسان است، دیدگاه کلاسیک‌ها با تفکر جانشین خود یعنی جرم‌شناسی تحقیقی، موافق و سازگار است. هر دو دیدگاه معتقدند که مقصود اولیه از برقراری نظام کیفری، کنترل جرم بوده است. اما تفاوت این دو دیدگاه در نحوه دستیابی به این مقوله است که کاملاً با یکدیگر متفاوت است. در دیدگاه کلاسیک انسان فقط تحت نفوذ



اختلالات جسمی و دماغی در دستگاه طبیعی خود، تحت نفوذ می‌باشد. عدم تمایل بکار یا به در نظر نگرفتن تفاوت‌های فردی - چه از حیث ویژگی‌های فردی و چه از حیث وضعیت اقتصادی و اجتماعی - در تعیین مجازات، سبب دوری دیدگاه او از قرائت پوزیتیویستی از مسئله «نفوذپذیری» گردید.

دیدگاه نئوکلاسیک از حیث شمول ملاحظات مختلف در سزادهی، رابطه مستقیم‌تری را پدید آورد و ایده مسئولیت کاهش یافته را مطرح کرد. نئوکلاسیسم نوین، ضمن پذیرش نفوذ پذیری انسان و تأثیر عوامل مختلف در تصمیم‌گیری او اعم از تفاوت‌های فردی و عوامل محیطی و اجتماعی و اقتصادی، طبیعت انسان را متأثر از عوامل مختلف می‌داند و بر همین اساس وجود تفاوت‌های فردی را مؤثر در مسئولیت می‌داند و سزادهی و نظام عدالت کیفری را عاملی می‌داند که در تصمیم‌گیری فرد و محاسبه او از حیث ارتکاب یا عدم ارتکاب جرم، مؤثر است.

### ج - قابلیت سرزنش؛ مسئولیت اخلاقی

یکی دیگر از مبانی فکری مکتب کلاسیک و نئوکلاسیک، اعتقاد به مسئولیت اخلاقی بزهکار است. از آنجا که بزهکار بر اساس اراده آزاد و از روی تعقل و سنجش، دست به انتخاب رفتار مجرمانه می‌زند، بدین ترتیب و از نظر اخلاقی مسئول است و نسبت به جامعه دینی دارد که بایستی از طریق تحمل مجازات آن را ادا کند. از طرفی میزان این مسئولیت نیز بر اساس «قابلیت سرزنش» و حدود آن، ارزیابی می‌شود. لذا هرچه رفتار مجرمانه قابلیت سرزنش بیشتری داشته باشد، مسئولیت اخلاقی مجرم بیشتر است.

حقوق کیفری معاصر، بر مفهوم «قابلیت سرزنش» بنا نهاده شده است. ریشه این مفهوم در اخلاق مسیحی و یهودی و نیز در مفهوم «اراده آزاد» نهفته است و هرچند که مکتب تحقیقی ایتالیایی در قرن گذشته بسیار تلاش نمود تا مفهوم مسئولیت اجتماعی را جایگزین مسئولیت اخلاقی و تقصیر اخلاقی نماید، اما این مفهوم همچنان در حقوق کیفری معاصر وجود دارد.

(Fattah, Finnish lawyers publishing, 1992, p:86)

مطالعات نشان می‌دهد که هر چقدر نتایج و پیامدهای یک عمل شدیدتر باشد، «سرزنش» و «مجازات» بزرگتر خواهد بود و بین این دو رابطه نزدیک و مستقیم وجود دارد و میزان سرزنش و

مسئله مسئولیت اخلاقی بیشتری بر گردن دارد.

نئوکلاسیست‌های معاصر مانند هربرت موریس، در مورد مسئولیت اخلاقی معتقدند که بزهکار با ارتکاب جرم، توازن اخلاقی را در جامعه برهم زده و نتیجه ارتکاب جرم او تحصیل یک «امتیاز و موقعیت ناعادلانه» است که به ناحق کسب کرده و لذا نسبت به جامعه دینی دارد که بایستی ادا کند و اداء این دین فقط با تحمل مجازات میسر است.

#### د- اصول حاکم بر مجازات و سیاست گذاری‌ها

نو پدیداری نئوکلاسیسیسم، با تشدید سیاست‌های کیفری و تغییرات مهمی در نظام مجازات‌ها از لحاظ شکل و نحوه اجرا همراه بود. نئوکلاسیک نوین قبل از هر چیز اصول مجازات‌ها را متحول ساخت و با نفی اصول گذشته و اهداف جاری مجازات‌ها، اصول تازه‌ای برقرار نمود و کارکردهای جدیدی برای مجازات قائل شد. این تحولات، نتایج قابل ملاحظه‌ای به خصوص در زمینه افزایش جمعیت کیفری ایجاد نمود که از آن به عنوان «تورم جمعیت کیفری» یاد می‌شود.

#### اول- اصول حاکم بر مجازات‌ها

تا آنجا که به اصول کلی مورد نظر مکتب نئوکلاسیک نوین در رابطه با مجازات‌ها مربوط می‌شود، رعایت اصل تناسب، اصل ثبات و اصل قطعیت مجازات‌ها از اهمیت اساسی برخوردار است. به علاوه سزادهی تلاش دارد تا قدرت دولت در اعمال مجازات را کنترل و تحت نظارت درآورد. بر این اساس از قضا زدایی استقبال می‌کند و علی‌رغم اینکه، فایده‌گرایی را به عنوان مبنای توجیه‌کننده مجازات نمی‌پذیرد، اما بازپروری را در بعضی اشکال آن و به صورت داوطلبانه قبول می‌کند. همچنین لازم به ذکر است که برخلاف تصور رایج، سزادهی لزوماً به معنای تشدید مجازات نیست بلکه به معنای کاستن از سستی و تزلزل اجرای آنها و قطعیت بخشیدن به آنهاست.

در درجه اول مجازات بایستی متناسب با جرم ارتكابی باشد. البته چپستی و اندازه این تناسب، پرسشی اساسی است. چه مقدار و چه نوع از مجازات متناسب تلقی می‌شود؟ این پرسش به واقع برای همه مخالفین و موافقین سزادهی مطرح بوده و هست که هر جرم خاص،

اساس درجه مسئولیت و قابلیت سرزنش فرد، تعیین شود و میزان صدمه ناشی از جرم یا خطرناکی آن ضابطه و معیار مناسبی در این رابطه است و شدت یک جرم بر اساس میزان صدمه ناشی از آن سنجیده می‌شود.

به هر حال رعایت مسئله تناسب از اصول مهم و مورد تأکید مکاتب کلاسیک و نئوکلاسیک می‌باشد و همین امر موجب تعارض عمیقی بین سیاست سزادهی و سیاست بازپروری گردیده است.

□ اصل دیگری که نئوکلاسیسیسم نوین بر رعایت آن تأکید دارد، مربوط به رعایت «ثبات» در مجازات‌هاست. دهه ۱۹۵۰، سال‌های طلایی حاکمیت مجازات‌های نامعین بود که اعتبار خود را تا دهه ۷۰ حفظ نمود. اما پس از دهه ۷۰ و شکست تئوری بازپروری، مجازات‌های نامعین نیز مورد حمله و انتقادات شدیدی قرار گرفت. بدین ترتیب رویکرد جدید، ثبات در مجازات‌ها و برقراری مجازات‌های ثابت و معین برای هر جرم را پیشنهاد می‌کرد.

مجازات‌های ثابت که بر مبنای میزان صدمه و خسارت ناشی از جرم تعیین می‌شد، تغییرات مهمی در ساختار مجازات‌ها پدید آورد. بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۵، تقریباً همه ایالات آمریکا و بخش کلمبیا، قوانین خود را به منظور تغییر ساختار مجازات‌های نامعین موجود مورد بازنگری قرار دادند. بعضی از ایالات هم مجازات‌های نامعین را از طریق ارائه اصول راهبردی به کمیسیون آزادی محدود کردند و سایر ایالات هم به مجازات‌های ثابت بازگشتند.

(Adler & Mueller & Laufer, Mc Graw Hill, 1996, pp: 250-252)

ایالت مین، اولین ایالتی بود که در سال ۱۹۷۵، کمیسیون آزادی خود را منحل کرد و دیگر از مجازات‌های نامعین حمایت نکرد و از آن پس تاکنون قضات مجرمین را به حبس با مدت مشخص و ثابت، محکوم کرده‌اند. اندازه‌های مجازات در جدولی معلوم شده و «موعد آزادی» و «آزادی زودهنگام»، در مجازات‌ها پیش‌بینی نشده و پس از آن حداقل ۹ ایالات دیگر مانند کالیفرنیا، کانکتیکات، فلوریدا، ایلینویز، ایندیانا، مینه سوتا، نیومکزیکو، کارولینای شمالی و واشنگتن، نظامی از مجازات‌ها را مورد قبول قرار داده‌اند که تمام یا اکثر مجازات‌های آن ثابت است. البته برنامه مجازات‌های ثابت و اشکال آن ممکن است از ایالتی به ایالت دیگر تفاوت کند. (Ibid)

مجازات‌های اجباری و حداقل اجباری مجازات نیز در جهت کاستن از عدم تعین کیفرها، به

تعدیل آنها را بر اساس مفهوم صدمه و زیان و نیز کیفیات مخففه و مشدده، فراهم می‌سازد. مکتب نئوکلاسیک نوین معتقد به ارائه یک «نظام تعرفه‌ای ثابت» از مجازات‌هاست که در برابر مجازات‌های نامعین قرار می‌گیرد که به نحو ثابت و از قبل پیش‌بینی شده و به منظور پرهیز از تبعیضات ناشی از مجازات‌های نامعین، نسبت به همه به صورت برابر اعمال می‌شود، الا اینکه امکان تعدیل جزئی آن و اعمال بعضی اختیارات قضایی در صورت احراز کیفیات مخففه وجود دارد.

سرانجام «اصل قطعیت» مجازات‌ها، یکی دیگر از اصول مورد قبول نئوکلاسیسیسم نوین است که به موجب آن مجازات هرچه که باشد بایستی اجرا شود و امکان عفو و بخشش که به قول مونتسکیو امید به «فرار از مجازات را در دل بزهکار زنده می‌کند» نباید در آن راه داشته باشد. بر این اساس هرچه موجب سستی و تزلزل مجازات‌ها گردد، مردود است و عفو و بخشش در اشکال مختلف آن که قبل از ۱۹۷۰، نقش مهمی را در رابطه با مجازات‌ها بازی می‌کرد، لغو گردید.

نئوکلاسیسیسم نوین معتقد است که بزهکار بایستی مجازات خود را کاملاً تحمل نماید و «آزادی زودهنگام» که به دلیل حصول بازپروری، توسط کمیسیون آزادی و یا در اجرای سیاست‌های کنترل جمعیت زندان اعطا می‌شد، بایستی لغو گردد.

بدین ترتیب سزادهی با الغاء عفو و بخشش و نیز ایجاد محدودیت‌های بسیار در جهت اعطاء تعلیق یا آزادی مشروط، انحلال کمیسیون‌های عفو و کاهش اختیارات قضایی، سیاست‌های کیفری را تشدید کرده و به مجازات‌ها قطعیت و حتمیت بخشیده است و اصل قطعیت مجازات‌ها که در دوران سلطه ایده بازپروری، اعتبار آن متزلزل شده بود، ارزش خود را بازیافته و در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های جاری نظام‌های کیفری مبتنی بر سزادهی، نقش اساسی ایفا می‌کند.

## دوم - زندان محوری و تورم جمعیت کیفری

در خصوص مجازات‌های مورد قبول مکتب نئوکلاسیک نوین و سیاست‌گذاری در این زمینه نیز، با توجه به اصول پیش‌گفته، این مکتب ضمن قبول مجازات‌های معمول، استفاده گسترده‌ای از مجازات‌ها سالب آزادی می‌نماید و میزان محکومیت به مجازات حبس، پس از ظهور

زندان محوری در سیاست‌گذاری در زمینه مجازات‌ها، آثار و نتایج خاصی پدید آورده است که مهم‌ترین آن «تورم جمعیت کیفری» و رشد سرسام‌آور جمعیت زندانیان است که خود تبدیل به بحرانی در جامعه آمریکا و بعضی کشورهای غربی شده است.

نرخ جمعیت زندان در آمریکا از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۵ تقریباً ثابت بوده است و به طور میانگین رقمی معادل ۱۰۶ نفر در هر یک صد هزار نفر بوده و نوسان اندکی بین رقم ۹۳ تا ۱۳۷ نفر داشته است و اینها مربوط به دوره بازپروری و مجازات‌های نامعین بوده است. از سال ۱۹۷۵، رشد فزاینده‌ای در نرخ جمعیت زندان آغاز شده که تاکنون ادامه دارد. در سال ۱۹۸۵، این نرخ رقمی برابر با ۲۰۲ نفر در هر یک صد هزار نفر بود و در سال ۱۹۹۵ به ۴۱۱ نفر افزایش یافت. (Mackenzie, prison Journal, 2001, pp.304-305) به‌طور کلی نرخ زندانیان در آمریکا بین ۴ تا ۱۲ برابر کشورهاست. در گزارشی که دایره آمار کیفری مؤسسه ملی عدالت در آمریکا منتشر کرده آمده است که جمعیت زندان از ۱۶۰ نفر در هر یک صد هزار نفر در سال ۱۹۷۰ به ۶۴۵ نفر در هر یک صد هزار نفر در سال ۱۹۹۷، رسیده است.

به هر حال، نتایج مطالعات و پژوهش‌های انجام شده حاکی از استفاده گسترده از مجازات سالب آزادی در آمریکا و نظام‌های کیفری مبتنی بر سزادهی است.

غالب نویسندگان علت افزایش جمعیت زندان را تغییر سیاست‌های کیفری از سه دهه پیش و به‌ویژه در دو دهه اخیر می‌دانند و بعضی دیگر هنوز به علت قاطع و روشنی دست پیدا نکرده‌اند. اما اینکه واقعاً علت تورم جمعیت کیفری افزایش جرم است یا تغییر سیاست‌های عملی و اینکه این تغییر سیاست‌ها در آینده چه آثاری را ایجاد خواهد کرد، هنوز به درستی ارزیابی نشده است. با وجود این بعضی آمارها حاکی است که تنها درصد کوچکی (حدود ۱۲ درصد) از افزایش جمعیت کیفری، معلول افزایش جرم است. (Ibid)

در مجموع یکی از نتایج سیاست‌ها و خط مشی مبتنی بر سزادهی، افزایش جمعیت زندانی است که خود به مسئله مهمی برای نظام‌های کیفری درگیر تبدیل شده است.

#### ۴- محدودسازی سزادهی<sup>(۱)</sup>

در متن «عدالت استحقاقی» شاهد ظهور و پیدایش رویکرد جدیدتری تحت عنوان «محدود

سازی سزادهی» هستیم. پس از اینکه رویکرد سزادهی، دوباره مورد توجه و پذیرش قرار گرفت و به بوته آزمایش سپرده شد، بحث بر سر اینکه «استحقاق عادلانه» چگونه تعریف و تعیین می‌شود و چه چیز مصداق «سزا» و «استحقاق» است، منجر به توافق و اجماع فلاسفه حقوق نگردید.

لذا بعضی نویسندگان مانند نوروال موریس، برای اینکه «عدالت استحقاقی» خود از مسیر عدالت دور نشود، اصولی را لازم‌الرعایه دانسته تا از طریق آن بتوان سزادهی را محدود ساخت. این اصول همانند اصول راهبردی، مانع از این خواهند بود که سزادهی تبدیل به ابزار سرکوب و استبداد شود. موریس با تکیه بر مفهوم «محدودسازی» و نقش «محدودکننده» سزادهی و فن هیرش هم با تکیه بر مفهوم ناتوان‌سازی، تلاش‌هایی را در جهت محدود کردن سزادهی صورت دادند و معتقدند که شیوه‌های فایده‌گرا و ناتوان‌کننده و بازدارنده و یا حتی مجازات‌های جانشین، تا حدی که با مفهوم «استحقاق» موافق باشند و اصول تناسب و انصاف را نقض نکنند، ممکن است مورد استفاده قرار گیرند.

سزادهی محدود، مدل مرکبی است که از سزادهی محض و فایده‌گرایی ترکیب شده است. از نظر موریس «استحقاق» و «سزا» مرزهای حداکثر و حداقل، که مجازات مابین این دو مرز عادلانه تلقی شود را فراهم و معلوم می‌کنند. بین این دو حد، ملاحظات مربوط به پیشگیری از جرم مانند بازدارندگی قرار خواهند گرفت و «استحقاق» تنها می‌تواند ارائه‌کننده یک «حد» باشد نه یک «اصل تعیین‌کننده». او در این باره می‌گوید:

«استحقاق یک اصل تعیین‌کننده نیست، بلکه اصل محدودکننده است. مفهوم «مجازات استحقاقی» حداکثر و حداقل مجازات را برای هر جرم معلوم می‌کند و کمک می‌کند تا نسبت مجازات بین جرایم معین شود و سپس این مجازات‌ها بر اساس اصول فایده‌گرا تنظیم و متناسب می‌شود». (Von Hirsch, Rutgers, New Jersey, 1985, p.38)

تئوری سزادهی و تئوری محدودسازی سزادهی، در طول دو دهه گذشته کامل شده و امروزه به نظر می‌رسد تئوری محدودسازی سزادهی به طور اساسی مرزها و سطح اعلا و ادنی سزادهی در مجازات‌های قانونی را تصدیق نماید. همچنین به نظر می‌رسد، شدت جرم، اهمیت بیشتری پیدا کرده است به نحوی که رویکرد محدودسازی سزادهی، با دیدگاه‌های مبتنی بر سزادهی و استحقاق، تقارب و همگرایی بیشتری پیدا کرده است.

نموده و از محض‌گرایی و عدم انعطاف آن و نیز نادیده گرفتن سایر اهداف فایده‌مند مجازات، جلوگیری نماید و بدین ترتیب سبب می‌شود که مبادا سزادهی تبدیل به ابزار سرکوب شود. لذا طرفداران این مدل یک سری مرزها و حدود خارجی برای سزادهی معین کرده و گاه آن را با اصول راهبردی محدود ساخته‌اند. مانند اصول راهبردی که در سال‌های اخیر در ایالت مینه‌سوتای آمریکا مورد عمل قرار گرفته است.

بدیهی است تکیه بر هر کدام از اهداف مجازات به صورت مجرد و صرف، ما را با مواردی از خلأ در نظام جزایی مواجه خواهد ساخت که می‌توان آنها را با استفاده از سایر اهداف مجازات که جنبه تکمیلی داشته باشند، پر کرد. اما چیزی که مهم است این است که بر مبنای اینکه قائل به سزادهی یا فایده‌گرایی باشیم، باید یکی از اهداف را به عنوان مبنا و بنیان توجیه‌کننده مجازات بپذیریم و مدل مطلوب خود را بر آن بنا کنیم و سایر اهداف نیز به عنوان اهداف درجه دوم، تکمیلی و معین، فضا‌های خالی موجود را پر کنند و بدین ترتیب از محض‌گرایی و افراط در یک بعد پرهیز نموده می‌توان به نحوی منطقی تر و واقع‌بینانه‌تر، نظام جزایی را پی‌ریزی کرد.

### ۵. جهانی شدن و امکان توسعه جغرافیایی نئوکلاسیسیسم نوین

جهانی شدن، موضوعی است که از نیمه دوم قرن بیستم، حوزه‌های مختلف حقوق، اقتصاد و سیاست را تحت تأثیر خود قرار داده است. گذار از دورهٔ مدرنیته به پست مدرن در کشورهای فراصنعتی و خصوصیات دوره اخیر، بستر پیدایش بحث جهانی شدن گردید. در جهانی که در هر ثانیه میلیارد‌ها خبر و اطلاعات در سراسر دنیا مبادله و منتشر می‌شود و هنگامی که سرعت ارتباطات و دسترسی‌ها می‌رود تا جهان را تبدیل به یک دهکده واحد نماید و در عصری که مبادلات عظیم تجاری، با استفاده از فن‌آوری و تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات در حال انجام است، قطعاً روابط، نیازها و مقتضیات جدیدی پدید خواهد آمد و جامعه جهانی را بر آن خواهد داشت تا برای تنظیم روابط و مناسبات نوین اجتماعی، در مورد تقارب و همگرایی تئوری‌ها و سیاست‌گذاری‌های مشترک، مطالعه و برنامه‌ریزی نماید.

حوزه حقوق و به خصوص حقوق جزا و جرم‌شناسی از جمله مهم‌ترین زمینه‌هایی است که از موضوع جهانی شدن متأثر خواهد بود. ضمن اینکه موانع مهم و ریشه‌داری هم در فرهنگ‌های ملی و نظام‌های کیفری ملی، بر سر راه تحقق ایده جهانی شدن وجود دارد و این موانع سبب شده

حفظ نظام‌های ملی ایجاد نمایند.

تئوری‌های فلسفی حقوق و نظریات جرم‌شناسی از آن حیث که همواره با موضوع انسان و انسان‌شناسی مرتبط بوده و انسان‌ها همه در فطرت انسانی خویش، قطع نظر از عرضیات نژاد و رنگ و قومیت و ملیت و زبان، مشترک هستند، اصولاً بسیار سریع توسعه یافته و مورد قبول یا انتقاد فلاسفه حقوق و جرم‌شناسان قرار گرفته و از سرعت انتقال بالایی برخوردارند. اما خط مشی و سیاست‌های جزایی که نظام‌های کیفری مختلف مورد عمل قرار می‌دهند، کمتر دارای این ویژگی است و همواره وجود اقتدار و حاکمیت ملی پیش شرط اجرای آنها بوده و نظام‌های دیگر سعی داشته و دارند که استقلال خود را در این زمینه حفظ نموده و کمتر صورت تقلید و تابعیت به خود بگیرند، مگر مشترکات تاریخی و فرهنگی و سیاسی بین دو یا چند حاکمیت ملی، آنها را از این لحاظ هم به یکدیگر نزدیک سازد. ما حتی در زمینه معاهدات بین‌المللی در حوزه حقوق کیفری، که سعی در برقراری هنجارها و قواعد یکسان برای جامعه جهانی دارد، همواره شاهد مقاومت نظام‌های ملی بوده‌ایم که در ضعیف‌ترین صورت خود به قرار دادن حق شرط یا رزرو می‌انجامد.

لذا آنچه در این مختصر موضوع گفتگو است تنها امکان توسعه تفکر نئوکلاسیک به اعتبار وجود مبانی نظری مشترک در نظام‌های حقوقی مختلف است و مسئله توسعه خط مشی و سیاست‌گذاری‌ها در زمینه مجازات‌ها را به مجال دیگری وا می‌گذاریم.

نکته‌ای که بایستی مورد عنایت قرار گیرد این است که گفتگو درباره امکان توسعه جغرافیایی نئوکلاسیسیسم نوین، گاهی مبتنی بر دیدگاه جهانی شدن جرم‌شناسی و حقوق جزا و گاهی مبتنی بر جرم‌شناسی تطبیقی است و نباید این دو را با هم یکی دانست. اگرچه مطالعات تطبیقی در جرم‌شناسی و حقوق جزا، راه را برای تقریب نظام‌های حقوقی یا جهانی شدن تئوری‌های جرم‌شناسی هموار می‌سازد. لذا در قسمت اول که مربوط به کشورهای غربی است، گفتگو ناظر بر امکان توسعه جغرافیایی و فراگیر شدن نئوکلاسیسیسم نوین بوده و در قسمت دوم که مربوط به حقوق اسلام است، جنبه تطبیقی بحث غالب است.

## الف - نئوکلاسیسیسم نوین و حوزه کشورهای غربی

کشورهای غربی مشترکات بسیاری از جمله در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، صنعتی،



این نقاط اشتراک و زمینه‌های مشابه، نه تنها امکان فراگیر شدن تئوری‌های جرم‌شناسی و سیاست‌های مجازات و حتی شیوه‌های دادرسی مشترک بین آنها وجود دارد، بلکه این تقارب و همگرایی در بسیاری از زمینه‌ها همیشه وجود داشته و در حال حاضر نیز «جنبش اصلاح مجازات‌ها» و «سختگیری نسبت به جرم» یا به عبارتی سزادهی، تبدیل به جنبشی فراگیر شده و کم و بیش جهان غرب را تحت تأثیر خود قرار داده است. اما آنچه موجب تفاوت است، شدت و ضعف این تأثیر در کشورهای مختلف است.

کشورهای غربی، اکثراً با مشکل افزایش ناگهانی جرایم که از ویژگی‌های دوران پست مدرن است و از چند دهه پیش آغاز شده است، مواجه بوده‌اند و در حال حاضر نیز مسئله افزایش جمعیت زندان، مشکل بسیاری از این کشورها است. لذا توجه اکثر نظام‌های جزایی غربی به رویکرد سزادهی و کنترل جرم، جلب شده است و سختگیری نسبت به جرم تقریباً همگانی شده است. اری فریبرگ معتقد است جنبش سختگیری نسبت به جرم، جنبش بین‌المللی است که امید می‌رود از طریق آن صلح همگانی و نظم دوباره برقرار گردد.

به‌طور کلی اگرچه خاستگاه نئوکلاسیسیسم نوین و تفکر سزادهی، آمریکای شمالی به‌ویژه ایالات متحده است، اما سایر کشورهای غربی نیز تقریباً در همان جهت حرکت می‌کنند. فریبرگ در مورد استرالیا با اشاره به افزایش جمعیت زندانیان در این کشور می‌گوید:

«اگرچه این افزایش در حد آنچه در آمریکا و انگلیس اتفاق افتاده نیست ولی از نتایج «جهانی شدن سیاست‌های تنبیهی» است که در این حوزه‌ها رواج یافته و استرالیا هر چند از آمریکا و انگلیس

عقب‌تر است، اما در همان جهت حرکت می‌کند.» (Tonry, Oxford University, 2001, P.216)

ریچارد فریز از نئوکلاسیک‌های معاصر نیز معتقد است که مشابهت‌های فزاینده‌ای در اصول، تئوری و سیاست‌ها در کشورهای غربی پدید آمده و رو به رشد است، اما علی‌رغم این حرکت فراگیر، معتقد است که بایستی اجماع بین‌المللی مؤثرتری در زمینه اصول راهبردی مجازات و نیز حقوق بشر فراهم آید. او همچنین در مورد انتقال و تبادل تئوری‌ها و ایده‌های جدید در بین کشورهای غربی می‌نویسد:

«در حالی که آمریکا همیشه نسبت به ایده‌های خارجی بدبین بوده است، سایر کشورها عادت به مطالعه و وام گرفتن قوانین و ایده‌ها از یکدیگر داشته‌اند و گزارشات اخیر در مورد جنبش اصلاح مجازات‌ها در کشورهای غربی حاکی از این است که روند وام گرفتن ایده‌ها،

(Frase, Oxford University, 2001, pp.264-265)

ملاحظه می‌شود که آسانی و سرعت انتقال ایده‌ها و تئوری‌های مختلف بین کشورهای غربی و عادت آنها به وام گرفتن ایده‌ها از یکدیگر به خاطر وجود مشابهت‌ها و مشترکات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است که آنها را به یکدیگر نزدیک ساخته و امکان توسعه ایده‌های نو را فراهم می‌سازد.

به‌طور کلی رویکرد سزادهی، هرچند با شدت و ضعف، اما اکثر کشورهای غربی را در برگرفته است و بدین ترتیب امکان توسعه تفکر نئوکلاسیسیسم‌نویین و سیاست‌های مبتنی بر آن در کشورهای غربی بسیار فراهم است. به‌ویژه آنکه سزادهی منعطف<sup>(۱)</sup> برای سایر رویکردهای فایده‌مند مجازات نیز ارزش قائل شده و موضعی واقع بینانه‌تر اتخاذ می‌نماید.

## ب- نئوکلاسیسیسم‌نویین و حقوق اسلام

مشابهت‌ها و مشترکات زیادی بین تفکر نئوکلاسیک نویین و سزادهی با حقوق اسلام وجود دارد و در عین حال بعضی تفاوت‌ها هم بین این دو نظام کیفری موجود است. آنچه این دو نظام را به یکدیگر نزدیک می‌کند مبانی فلسفی مشترک و نقش بنیادین سزادهی در نظام مجازات‌هاست که پایه و اساس سیاست‌گذاری‌ها بر سزادهی است و سایر اهداف، به صورت اهداف تکمیلی و درجه دوم پذیرفته شده است. این موضوع خود صلاحیت پژوهشی جامع را دارد. اما در این مقاله صرفاً به رئوس مهم مسائل و بیان کلی وجوه اشتراک بین اسلام و نئوکلاسیسیسم‌نویین می‌پردازیم:

۱- انسان‌شناسی نئوکلاسیسیسم‌نویین مبتنی بر فرض وجود اراده آزاد برای انسان و مسئولیت اخلاقی اوست. اراده آزاد در متون دینی و کتب آسمانی مکرراً مورد پذیرش و قبول قرار گرفته است. البته این سخن به معنی مختاریت مطلق انسان از دید اسلام نیست. بلکه اسلام در کنار اختیار، نقش عوامل جبری و خارج از اراده انسان را نیز نفی نمی‌کند.

بنابراین مهم‌ترین مبنا در هر دو تفکر یکی است. هر دو انسان را مختار و مسئول تلقی می‌کنند.

۱- سزادهی اشکال مختلفی دارد که به اعتبار ناب و خالص بودن یا پذیرش جایگاهی ثانوی برای اهداف سامدگار، به سزادهی محض pure retribution و سزادهی با احتیاط permissive retribution تقسیم می‌شود.

۲- به واسطه وجود اختیار، انسان مسئول اعمال خویش تلقی می‌شود و مستحق پاداش و سزاست. اسلام نیز با قبول این مسئولیت در مقابل ذره ذره عمل خوب یا بد انسان او را مستحق پاداش و جزا می‌داند (فمن يعمل مثقال ذره خیراً یره و من يعمل مثقال ذره شراً یره).

۳- در مورد هدف توجیه‌کننده مجازات در اسلام نیز اصل بر سزادهی است و سایر اهداف مجازات مانند بازپروری و سلب توان بزهکاری نیز اهداف درجه دوم تلقی می‌شوند. ممکن است تصور رایج در مورد تعزیرات منجر به طرح این شبهه شود که بایستی هرکدام از انواع مجازات را از یکدیگر تفکیک و مستقلاً بررسی نمود و درست است که در قصاص و دیات سزادهی شرط است اما در تعزیرات، اصلاح حال مجرم و بازپروری هدف عمده است که ذیلاً هر کدام از انواع مجازات را بررسی می‌کنیم:

الف - در قصاص، هدف سزادهی کاملاً معلوم و آشکار است و مهم‌ترین معیار سزادهی یعنی لزوم رعایت تناسب مکرراً مورد تأکید قرار گرفته است. چشم در مقابل چشم، گوش در مقابل گوش و .... همچنین لزوم رعایت «مماثلت عرفی» همگی از جمله مواردی است که مؤکداً رعایت تناسب و مماثلت بین جرم و مجازات را شرط می‌داند. قصاص بارزترین شکل سزادهی است و محلی برای بازپروری در آن وجود ندارد.

ب - دیات نیز چه به عنوان مجازات اصلی و چه در جایی که به عنوان بدل از قصاص مورد حکم قرار گیرد، تابع همان اصولی است که فوقاً بر شمردیم و در این مورد هم اصل سزادهی و استحقاق است.

ج - حدود هم عمدتاً مجازات رفتارهایی است که با بنیان‌های اخلاقی جامعه در ارتباط است. آنچه از اصول و احکام جاری در حدود، استنباط می‌شود این است که در اینجا نیز هدف سزادهی است و بزهکار به واسطه رفتار خلاف خود مستحق اجرای حد تشخیص داده می‌شود. ممکن است بعضی تصور کنند که در حدود هدف بازدارندگی است. اما از آنجا که حدود عمدتاً به جرایم اخلاقی مانند زنا و لواط و ... مربوط می‌شود، با توجه به عمد شارع در دشوار ساختن اثبات این جرایم که گویا به معنای خواست شارع مقدس در عدم اثبات آنها - حتی الامکان - بوده است، این ایراد منتفی است. چرا که مجازات‌هایی که با قصد بازدارندگی و ارباب تحمیل می‌شوند، تابع اصل تناسب و دقت و پرده‌پوشی نیست و ارباب اصولاً مستلزم اعلام و علنی‌سازی است تا دیگران درس عبرت بگیرند. بنابراین آنچه به نظر صحیح‌تر می‌رسد این

سزاده‌ی، تأثیر سایر اهداف مجازات را هم می‌بینیم. مثلاً مصلوب کردن محارب و اینکه سه روز او را بر صلیب ببندند<sup>(۱)</sup>، توجه قانون‌گذار به اثر ارعابی این مجازات را نشان می‌دهد. یا در مورد تبعید محارب که به صورت نامعین با حداقل اجباری یک سال<sup>(۲)</sup> اعمال می‌شود و اگر محارب بعد از دستگیری توبه نماید تبعید او یک سال و اگر توبه ننماید تبعید او نامعین خواهد بود، هدف سلب توان بزهکاری و دور نگهداشتن چنین فردی از جامعه ملحوظ است. اما در مورد اینکه آیا توبه و بازپروری هم اهمیت دارد یا خیر، باید گفت این توبه و حصول بازپروری اگر قبل از انقضاء یک سال باشد، تأثیری در مجازات ندارد و هدف مهم‌تر سزاده‌ی است اما اگر بعد از یک سال باشد، می‌تواند ادامه اعمال مجازات را متوقف سازد. این تنها مورد از مجازات‌های نامعین در قانون ماست که به حبس نامعین در حقوق غرب شباهت دارد. و در مورد حد سرقت، علاوه بر سزاده‌ی، ارزش ارعابی مجازات معلوم است و در مورد تکرار کننده سرقت، هدف سلب توان بزهکاری و بازدارندگی به خصوص در سرقت‌های مرتبه سوم و چهارم (که دارای مجازات حبس ابد و اعدام است) به خوبی قابل ملاحظه است.

بنابراین در حدود هم علی‌القاعده هدف سزاده‌ی و اعمال مجازات‌های استحقاقی است و در موارد خاصی هم به سایر اهداف توجه شده است.

د - تعزیرات، قلمرویی بحث‌انگیز است. آنچه به تعزیرات مربوط می‌شود این است که تصور می‌شود اصلاح و بازپروری هدف عمده و اصلی اعمال تعزیر است. (احمدی ابهری - اسلام و دفاع اجتماعی - ص ۱۵۸) شاید نامعین بودن تعزیرات «در شرع» و اینکه نص خاصی اندازه و نوع آن را معین نکرده است و واگذار شدن آن به «مایراه الحاکم» و به مصلحت دید حاکم، سبب این تصور شده است. اما فی الواقع باید دید منظور از «حاکم»، «قاضی» صادرکننده حکم مجازات است یا حاکم جامعه اسلامی و حاکمیت آن است که با توجه به نیازهای جامعه و مقتضیات آن و سیاست‌گذاری‌های لازم، نوع و میزان مجازات جرایمی را که در محدوده تعزیرات قرار می‌گیرد و شارع خود مجازات خاصی برای آن در نظر نگرفته است معین کند و بسته به اینکه در هر شرایطی چه سیاست و هدفی را از اعمال مجازات دنبال کند، در این مورد کیفرهای قانونی

۱- ماده ۱۹۵ قانون مجازات اسلامی: «مصلوب کردن مفسد و محارب به صورت زیر انجام می‌شود: الف- نحوه بستن موجب مرگ و نگرده. ب- بیش از سه روز بر صلیب نماند و اگر در انشای سه روز بمیرد می‌توان او را پایین آورد. ج- اگر بعد از سه روز زنده بماند، نباید او را کشت.»

۲- ماده ۱۹۴ قانون مجازات اسلامی: «مدت تبعید (محارب) در هر حال کمتر از یکسال نیست آگ چه بعد از

لازم را مقرر نماید.

از طرفی اگر حتی حاکم را به «قاضی» صادرکننده حکم تعبیر نمائیم، بازهم معلوم نیست که مقصود از واگذاری امر تعیین کیفر به قاضی، این بوده که قاضی نتواند سزادهی را بر بازپروری ترجیح دهد. بنابراین معلوم نیست که هدف اصلی تعزیرات لزوماً و قطعاً بازپروری باشد. هر چند در بسیاری از آیات و روایات بر توبه و انجام عمل صالح یا به عبارتی «اصلاح عمل» بعد از گناه تأکید شده است و مجازات آخرین راه‌حل تلقی شده (آخرالدواء الکفی)، اما فی الواقع تأکید اسلام بر پیشگیری و اعمال سیاست‌های صحیح اجتماعی است که زمینه حیات معقول را برای انسان پدید آورد تا او را از مسیر انحراف و کجروی بازدارد و اگر زمامدار و مدیر جامعه اسلامی حقی را که مردم برگردن او دارند ادا کند، آن وقت مردم هم وظیفه دارند از او اطاعت کنند و اگر نکردند می‌توان به سزادهی و مجازات‌های استحقاقی تکیه کرد.

نکته دیگر که ممکن است همین شبهه را ایجاد نماید معیار تعیین کیفر در تعزیرات است که «اخذ باقل قدر یکفی للزجر» و اکتفا به حداقل مجازات است و در مجازات‌های استحقاقی هم یکی از اصول مهم، تناسب و اکتفا به حداقل مجازات است که به خصوص رویکرد محدودسازی سزادهی بر آن تأکید خاص دارد.

بنابراین صرف اینکه شارع مقدس نوع و میزان تعزیر را معلوم نکرده است به مفهوم اولویت بازپروری بر سایر اهداف مجازات نبوده است بلکه خواسته است تا جامعه اسلامی خود مجازات‌های تعزیری را با توجه به نیازها و مقتضیات روز جامعه، طرح‌ریزی کند. اما به هر حال این خود موضوع مهمی است که بایستی صاحب‌نظران مسائل فقهی و فلاسفه حقوق پیرامون آن به تحقیق و پاسخگویی پردازند.

۴- در گرایش سزادهی منعطف هم بعضی از نظام‌های کیفری، در مورد مجازات هر جرم خاص و به صورت موردی یکی از اهداف مجازات را ترجیح داده و مهم‌تر تلقی می‌کنند مثلاً در مورد قتل، سزادهی، در مورد تکرار کنندگان سرقت از منازل، بازدارندگی و سلب توان بزهکاری و در مورد سارقین از فروشگاه‌ها، بازپروری را ترجیح می‌دهند. چنین سیاست‌گذاری را در خصوص مجازات‌ها در حقوق اسلام هم می‌بینیم. به خصوص اگر هدف عمده تعزیرات فی الواقع بازپروری باشد، چنین تمایزی مشخصاً مشاهده می‌شود. اگر نه چنین هم باشد باز موارد بسیاری در قوانین و احکام اسلامی وجود دارد که به صورت موردی از اعمال هر مجازات

علاوه بر مشابهت هایی که ذکر شد، انسان‌شناسی اسلامی، نیز ضمن قبول اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی برای انسان که او را مستحق تحمل مجازات (خواه دنیوی و خواه اخروی) می‌نماید، عیناً به اهمیتی که برای عوامل تأثیرگذار بر اراده شخص قائل است، برای هر شهروند حقوقی قائل است که زمامداران جامعه را مکلف به اداء این حقوق نموده است. مهم‌ترین این حقوق تربیت صحیح و پرورش اراده انسان به منظور به کار بستن آن در راه درستکاری و رستگاری است و هرچند از لوازم پرورش صحیح اراده، رفع موانع رشد و وجود شرایط اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مطلوب است، اما آنچه از همه مهم‌تر است آموزش صحیح و تربیت فرد با استفاده از روش‌های اخلاقی و دینی است که او را از ارتکاب گناه (و جرم) باز دارد و اراده او را پرورش داده و تقویت نماید تا پس از آن و در صورت تقصیر جامعه بتواند برای اعمال مجازات به اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی او استناد نماید و این لازمه حفظ کرامت انسانی است. در غیر این صورت و اگر حقی از شهروندان برگردن جامعه باقی مانده باشد، سهمی از مجازات متوجه جامعه خواهد بود و نمی‌توان تماماً فرد را مسئول جرم و واقعه دانست. و این امری است که بسیاری از مکاتب حقوق جزا نسبت بدان غفلت کرده‌اند.

به‌طور کلی، آنچه از مجموع احکام اسلامی به نظر می‌رسد این است که در اسلام مبنا و اساس مجازات بر پایه «استحقاق» و تئوری‌های استحقاقی و مجازات‌های عادلانه است. ضمن اینکه اهمیت و ارزش اهداف سودمند مجازات، مانند بازپروری نیز نادیده انگاشته نمی‌شود. فلذا موارد بسیاری از مشابهت بین حقوق اسلام و رویکرد سزادهی ملاحظه می‌شود.

## نتیجه

ورود به دوره پست مدرن، بسیاری از کشورهای صنعتی غربی را با تحولات عمیقی در حوزه‌های اقتصاد، سیاست، ادبیات و هنر و علوم اجتماعی مواجه ساخت. حوزه حقوق و نیز حقوق جزا و جرم‌شناسی نیز از این تحولات عمیقاً متأثر شده است. یکی از نتایج این دوره، افزایش سرسام‌آور نرخ جرایم بود که از سویی به ضعف کارکرد نهادهای کیفری در اثر غلبه اندیشه بازپروری نسبت داده می‌شود. این عوامل و عوامل دیگری از جمله احساس ناامنی و ترس از جرم، سبب بروز بحرانی در نظام‌های کیفری گردید که تغییر پارادایم بازپروری و اعاده اعتبار سیاست سزادهی راه‌حل خروج از این بحران تلقی گردید و بدین ترتیب رویکرد سزادهی و

مربوطه، ایجاد نمود و به دلیل وجود مشابهت‌های بسیاری که بین کشورهای غربی وجود دارد، می‌رود تا به جنبشی فراگیر در این حوزه تبدیل شود و در زمینه حقوق اسلام نیز، اهمیت بنیادین سزادهی و عدالت استحقاقی به خوبی قابل ملاحظه است. اما اینکه آیا نئوکلاسیسیسم نوین می‌تواند، اندیشه‌ای پویا و ماندگار باشد، موضوع مهمی است که گفتگو درباره آن نیازمند فرصتی دیگر است.

### کتابنامه:

#### الف - فارسی

۱ - احمدی ابهری، سیدمحمدعلی، (۱۳۷۷)، اسلام و دفاع اجتماعی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

#### ب - لاتین

- 1 - Adler, Freda & Mueller, Gerhard & Laufer, William, (1996), "The Criminal Justice: The Core", U.S.A., Mc Graw Hill Companies.
- 2 - Fattah, Ezzat, (1992), "Basic Theoretical Issues of Modern Criminal Law", From: Criminal law Theory in Transition, by: Raimo Lathi & kimmo Nuotio, Finnish lawyers publishing Helsinki.
- 3 - Frase, Richard S., (2001), "Comparative Perspectives on Sentencing Policy and Research", From: Sentencing and Sanctions in Western Countries, by: Tonry & Frase, Oxford University Press New York.
- 4 - Garland, David, (2000), "The Culture of High Crime Societies", British Journal of Criminology, vol. 40, U.K.
- 5 - Greek, Cecil E., 2001, "Modern Versions of the Classical School", See at: <http://www.Criminology.Fsu.Edu>, Crimtheory, Week 3. htm.
- 6 - "Homicide Rate: 1950-2002", From: Crime in the United States, 2002, FBI Uniform Crime Reports, See at: [http://www.Infoplease. Com](http://www.Infoplease.Com), ipa, AO873729. html.
- 7 - Mackenzie, Doris Layton, (2001), "Corrections and Sentencing in the 21 st Century: Evidence Based Corrections and Sentencing", Prison Journal, vol. 81, No. 3

- 8 - Tonry, Michael, (2001), "Penal Reform in overcrowded Times", Oxford University Press, New York.
- 9 - Travis, Jeremy, (1999), "Forward", From: Perspectives on Crime and Justice, 1996-1997, Lecture Series, Vol. 1/NIJ/U.S.A.
- 10 - Travis, Jeremy & Petersilia, Joan, (2001), "Reentry Reconsidered: A New Look at an Old Question", Crime and Delinquency Journal, Vol. 41, No. 3, Sage Publication.
- 11 - Von Hirsch, Andrew, (1985), "Past or Future Crime", Rutgers University Press, New Jersey.
- 12 - Young, Jock, (1996), "Ten Points of Realism, From: Crime, Deviance and Society, by: Caffrey, Susan & Mundy, Gary, 1 st ed, Greenwich University Press, England."